

آن چیست که «لائسیته» نامند؟

۲۷ مرداد ۱۳۸۲

پیشگفتار: طرح نکات اصلی بحث

لائسیته Laïcité واژه‌ای است که در دهه‌ی هفتاد سده‌ی نوزدهم در فرانسه اختراع می‌شود و از آن پس وارد دانشنامه‌ها و گفتمان سیاسی می‌گردد.

لائسیته دریافت سیاسی است که بر حسب آن، از یکسو، دولت Etat و بخش عمومی sphère publique از هیچ دینی پیروی نمی‌کنند و از سوی دیگر، دین، با برخورداری از همه‌ی آزادی‌ها در جامعه‌ی مدنی، هیچ قدرت سیاسی اعمال نمی‌کند.

جنبش برای تحقق لائسیته و دولت لائیک (غیر دینی) Laïque (و نه Laïc که معنای دیگری دارد) را لائیسزاسیون Laïcisation می‌نامند. لائیسزاسیون در کشورهای کاتولیک غربی و در تقابل با کلیسا سالاری Cléricalisme شکل می‌گیرد در حالی که در کشورهای پروتستان اروپا، لائیک، لائسیته و لائیسزاسیون ناشناخته‌اند. در این رشته از کشورها، فرآیند دنیوی شدن و تغییر و تحول دولت و دین - دینی که فاقد کلیسایی مقتدر چون کاتولیسیسم است - را سکولاریسم می‌نامند. لائسیته و سکولاریسم با وجود تشابهاتی، دو مقوله و پدیدار سیاسی - تاریخی متفاوتند.

لائسیته، در عین حال، جزئی از «جدایی دولت و جامعه‌ی مدنی» (یا جدایی حوزه‌ی عمومی از حوزه‌ی خصوصی) است که یکی از بنیادهای عصر مدرن Modernité را تشکیل می‌دهد. جدایی دولت و جامعه‌ی مدنی پیش شرط لائسیته است. در قرون وسطی و در نظام‌های استبدادی، چون جامعه‌ی مدنی جدا و مستقل از دولت وجود ندارد و یا بسیار ضعیف است، لائسیته به معنای واقعی کلمه نمی‌تواند تحقق یابد.

لائسیته دین ستیز نیست بلکه ضامن فعالیت ادیان در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی است. دین باوران، هم چون بی‌دینان، می‌توانند انجمن، سازمان و حزب سیاسی تشکیل دهند، انتخاب کنند و انتخاب شوند. استقلال دولت نسبت به ادیان و آزادی ادیان در جامعه‌ی مدنی دو شرط لازم و ملزوم لائسیته به شمار می‌آیند. جدایی دولت و دین، به قول مارکس، پایان دین نیست بلکه گسترش دین در سطح جامعه با

خروجش از حاکمیت سیاسی است.

لائسیته و لائیسزاسیون بر اساس پیش زمینه‌هایی چون جنبش رفرم Réforme (اصلاح دین)، روشنگری، لیبرالیسم، دمکراتیسم... و توسعه‌ی روابط سرمایه داری تکوین یافته‌اند. رادیکال ترین شکل آن در فرانسه با انقلاب کبیر ۱۷۸۹ و جنبش ضد کلیسا سالاری Anti-cléricalisme به وقوع پیوست. در دیگر کشورهای اروپایی می‌توان از لائسیته محدود، ناقص، از نیمه لائسیته و یا حتی از نبود آن سخن گفت.

لائسیته، جدایی دین از دولت است و نه از سیاست و دولت محدود به حکومت یا قدرت اجرایی نمی‌شود. لائسیته، ایدئولوژی، فلسفه و یا دکتربین جدیدی نیست که به جای دین نشیند چه در این صورت نافی خود می‌شود. لائسیته، مشکل گشای همه‌ی معضلات سیاسی و اجتماعی جامعه نیست. لائسیته، با این که از ریشه‌ی یونانی لائوس Laos به معنای توده‌ی مردم برآمده است، با دمکراسی، جمهوری، عقل‌گرایی، حقوق بشر و یا پلورالیسم... همسان نیست، اگر چه شرط لائسیته تحقق همه‌ی این اصول می‌باشد.

لائسیته مقوله‌ای سوسیالیستی یا مارکسی نیست، اگر چه سوسیالیست‌ها همواره از آن به عنوان یکی از ارکان دمکراسی، در راستای فرآروی از «دمکراسی واقعاً موجود» و نظم سرمایه داری، دفاع کرده و می‌کنند. مبارزه‌ی «سوسیالیسم واقعاً موجود» (از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا فروپاشی بلوک شرق) و چپ‌هوادار آن، در گذشته، با دین، برای تحقق لائسیته واقعی نبوده بلکه به منظور برقراری سلطه‌ی يك دولت مستبد، تك حزبی با ایدئولوژی‌ای توتالیتیر بر جای دین بوده است.

لائسیته راه خود را در گفتمان سیاسی اپوزیسیون ایرانی با استقرار دین سالاری (تئوکراسی) در ایران در پی انقلاب بهمن ۱۳۵۸ و بویژه طی سال‌های گذشته با فاجعه‌ای که قدرت سیاسی دینی به بار آورده، باز نموده است. با این که از زمان تدارك نظری انقلاب مشروطه تا به امروز روشنفکران «لائیک» و نو اندیشان دینی سخن از جامعه عرفی و جدایی دولت و دین کرده‌اند، لیکن در ایران، لائسیته، که عرف و عرفیت ترجمان فارسی آن نیستند، چونان دورنمایی سیاسی و اجتماعی، همواره در انتظار و در پیش است.

دو مانع عظیم بر سر راه لائسیته در تاریخ معاصر کشور ما، دولت و دین بوده و هست. لائسیته، بدون دگرگشتی ساختاری دولت و بدون

اصلاح (رفرم در) دین، میسر نیست. از یکسو، دگرسانی در دستگاه دولتِ قدر قدرت و فعال مایشاً که مانع برآمدن جامعه‌ی مدنی آزاد و مستقل از حاکمیت می‌شود و از سوی دیگر، رفرم، تغییر و تحول در دین اسلام که مدعی سرسخت اعمال قدرت سیاسی است.

لائسیته‌ی به سبک ایرانی، بدین سان، هم پیکار است و هم چالش. در این مسیر پر پیچ و خم و بغرنج، چپِ اپوزیسیونی، مستقل، منتقد، سوسیالیست و آزادیخواه ایرانی نقش بارزی می‌تواند و باید ایفا کند.

ما این نکات را طی مقالاتی به بحث خواهیم گذارد. اکنون، در این بخش اول، تعریف اولیه‌ای از لائسیته به دست خواهیم داد و برداشتهای نادرست از آن را بر خواهیم شمرد.

۱. لائسیته: واژه‌ای جدید در گفتمان سیاسی ایرانی

امروزه، در اپوزیسیون سیاسی جمهوری اسلامی در خارج از کشور - به ویژه در میان لایه‌هایی از چپِ دمکرات و جمهوری خواه آن - دو واژه فرانسوی که از يك ریشه‌ی یونانی (Laos یعنی مردم، توده‌ی عوام در برابر سران و رؤسا - هومر) نشأت می‌گیرند، بر سر زبان‌ها افتاده اند: «لائیک» Laïque و «لائسیته» Laïcité. (ما در بخش دوم این بحث به مطالعه‌ی ریشه‌ها و سیر تکوین تاریخی معنای لائیک و لائسیته خواهیم پرداخت). رونق و رواج این دو اصطلاح خارجی در گفتمان سیاسی اپوزیسیونی ایرانی را می‌توان در اعلام‌هایی چون "جمهوری لائیک"، "جامعه‌ی لائیک" (؟)، "مبارزه برای لائسیته در ایران"، "لائیک‌های ایران" و غیره مشاهده کرد.

از آن جا که سلطه‌ی بیست و چهار ساله‌ی يك دولت دینی برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران «جدایی دولت و دین» را به منزله يك امر عاجل و ضروری، تاریخی و مبارزاتی، در دستور کار قرار داده است و از آن جا که یکی از مبانی مرکزی و اصلی لائسیته (در معنای اصیل آن) همانا مسئله‌ی انفکاک séparation کامل (نهاد) دولت Etat از (نهاد) دین (و ادیان) می‌باشد، پس به کارگیری این مقوله در ادبیات و گفتمان سیاسی اپوزیسیونی ایرانی، اقدامی ساختگی و نا موجه و نا میمون نبوده بلکه در مناسبت واقعی و زنده با شرایط تاریخی امروزی کشور ما، ابتکاری بس به جا، طبیعی و منطقی جلوه می‌کند.

اما کاربرد این مقوله در شرایط ایران، مانند استعمال هر مقوله‌ی سیاسی دیگری که از فرهنگ‌های سیاسی خارجی (یونانی، رومیایی،

اروپایی) برتافته و به شرق راه یافته‌اند، چون حاصل فرایند و تکوین تاریخی معینی به لحاظ شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و مبارزاتی است، خالی از اشکال، ابهام و دشواری نخواهد بود.

ابتدا از این بابت که به کارگیری اصطلاح‌های لائیک و لائیسیته در گفتمان سیاسی ایرانی کاملاً تازگی دارد. نه پیشگامان مشروطه و مشروطه خواهان، نه ملی‌گرایان و اصلاح‌گران دینی و نه روشنفکران لائیک و چپ‌های ایرانی طی سده‌ی گذشته تا وقوع جمهوری اسلامی، بحثی در باره‌ی لائیسیته تحت این عنوان انجام نداده‌اند. البته از «عرف» در تمایز با «شرع» و از «جدایی مذهب از حکومت» صحبت کرده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان از میرزا فتحعلی آخوندزاده نام برد که در مکتوبات خود، برای نخستین بار و پیش از دیگران از جدایی مذهب از سیاست و از عرفی کردن جامعه سخن می‌گوید. البته او که با واژگان سیاسی خارجی آشنایی داشت نمی‌توانست لائیسیته را بشناسد زیرا همان طور که خواهیم دید این اصطلاح از دهه‌ی ۱۸۷۰ به بعد در گفتمان سیاسی و آن هم در فرانسه رایج می‌شود و آخوندزاده در همان سال‌ها چشم از جهان فرو می‌بندد (۱۸۷۸).

در يك کلام، می‌توان مدعی شد که بر خلاف واژه‌هایی چون «دمکراسی» (مردم سالاری)، «دسپوتیسم» (استبداد)، «کُنستیتوسیون» (قانون اساسی)... که حداقل از مشروطه به این سو در فرهنگ سیاسی ایرانی به کار رفته‌اند و معادل‌های فارسی خود را پیدا کرده‌اند، اصطلاح لائیسیته هیچ‌گاه، به شناخت ما و تا این سال‌های اخیر، وارد واژگان سیاسی ایرانیان نشده است. در نتیجه تلاش برای تفهیم این مقوله و یافتن معادلی برای آن در زبان سیاسی فارسی، وظیفه‌ای است که بر دوش روشنفکران و فعالان امروزی قرار می‌گیرد. در این جا، لازم به تذکر است که از سویی دو واژه‌ی «عرف» و «عرفیت»، همان طور که گفتیم و پیشتر توضیح خواهیم داد، به هیچ رو نمی‌توانند حق واقعی لائیسیته را ادا کنند و از سوی دیگر، در زبان‌های دیگر و از جمله آلمانی که در ساختن کلمه معادل واژه خارجی بسی نیرومند است، مشاهده می‌کنیم که لائیسیته فرانسوی به همین صورت نوشته و به کار برده می‌شود.

اما نا آشنایی روشنفکران و فعالان سیاسی ایران با مقوله‌ی لائیسیته علل سیاسی و تاریخی گوناگونی دارد که در جای خود مورد بررسی قرار خواهیم داد، لیکن يك دلیل آن را می‌توان در ویژگی و تازگی خود این واژه در فرهنگ سیاسی غرب (و در خود فرانسه) دانست که موضوع بحث ما در این بخش از نوشتار می‌باشد.

۲. لائیسیته: فرآورده‌ی ساخت فرانسه

لائیسیته واژه نسبتاً جدیدی است که فرانسویان کشف کرده‌اند. این کلمه برای نخستین بار در ۱۱ نوامبر ۱۸۷۱ (یعنی تقریباً شش ماه پس از شکست کمون پاریس) در یک روزنامه فرانسوی به نام میهن Partrie به کار برده شد. (تأکید کنیم که واژه لائیک در زبان فرانسه همان طور که خواهیم دید دو معنای متفاوت دارد و از قدمت بسیار طولانی تری بر خور دار است). روزنامه مذکور در گزارشی که از بحث‌های شورای شهر پیرامون "آموزش لائیک" ارائه می‌دهد اشاره به رأی‌گیری "در باره لائیسیته" (در نظام آموزشی) می‌کند. یک عضو سوسیالیست شورای شهر، آن روز برای نخستین بار، از لائیسیته نام می‌برد. از این تاریخ به بعد است که واژه لائیسیته وارد زبان فرانسه می‌گردد و همان طور که می‌بینیم ابتدا در رابطه با لائیک کردن (لائیسزاسیون) سیستم آموزشی یعنی غیر دینی کردن آن یا خارج نمودن آن از زیر نفوذ مذهب و کلیسا مطرح می‌شود. واژه لائیسیته در سال ۱۸۷۳ در دانشنامه لاروس Larousse و چهار سال بعد در فرهنگ لیتره Littré با تعاریف متشابهی وارد می‌شود: لائیسیته چیزی است که "خصلت لائیک" دارد و در همان جا، لائیک "غیر مذهبی" یا "غیر دینی" تعریف می‌شود.

لائیسیته به عنوان یک امر سیاسی (در درجه اول) و اجتماعی در فرایند و بر پایه‌ی دو جنبش پیوسته و مکمل شکل می‌گیرد. برآیند این دو است که ویژگی، تکبودی و بی‌همانندی لائیسیته در فرانسه را می‌سازد.

از یکسو، جنبش جمهوری خواهی در فرانسه بر ضد کلیسا سالاری Cléricalisme و برای جدا کردن نهاد دولت از نهاد دین (کلیساها) مطرح است. جنبشی که در واقع از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) با پیش زمینه‌های فلسفی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آغاز می‌شود. جنبش رُ‌نسانس، رفرماسیون و سکولاریسم، جنبش روشنگری، تشکیل دولت - ملت‌ها و جوامع مدنی و جدایی این دو... در پی فروپاشی اشکال کهنه‌ی اقتصادی و سیاسی و برآمدن مناسبات سرمایه داری.. همگی زمینه‌ها و شرایط لازم و مساعد برای لائیسیته را فراهم می‌کنند.

از سوی دیگر، لائیسیته فرانسوی محصول جنبش ویژه‌ای است که منحصراً در این کشور و در شکل رادیکال و تنش‌زایی بر پا می‌شود: رفرم برای آموزش رایگان و عمومی public. این جنبش، با هدف ایجاد «مدرسه لائیک جمهوری» Ecole laïque de la république، نظام آموزشی فرانسه را از زیر نفوذ کلیسایی که تا آن زمان همواره بر آن (و هم

چنین بر امور دیگر اجتماعی) سیطره داشت، خارج می‌سازد.

بدین سان، «جدایی دولت و کلیساها» و «مدرسه لائیک»، عمومی (دولتی) - غیر دینی، دو رکن بنیادین لائیسیته فرانسوی را تشکیل می‌دهند. لائیسیت‌های که در واقع با قانون ۱۹۰۵ و قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه در سال ۱۹۵۸ تأسیس، تثبیت و نهادینه می‌شود.

قانون ۱۹۰۵ در باره‌ی ادیان که مشهور به «قانون جدایی دولت از کلیساها» است، در ماده ۱ و ۲ خود از یکسو آزادی وجدان و آزادی‌های دینی و از سوی دیگر استقلال دولت نسبت به کلیساها را اعلام می‌کند.

ماده ۱: جمهوری آزادی وجدان را تأمین می‌کند. جمهوری آزادی ادیان در انجام تکلیف خود را تحت تنها شروطی که در جهت منافع نظم عمومی ذیلاً مقرر می‌شوند، تضمین می‌کند.

ماده ۲: جمهوری هیچ دینی را به رسمیت نمی‌شناسد، به هیچ دینی حقوق نمی‌پردازد و کمک مالی نمی‌کند. در نتیجه، از تاریخ اول ژانویه ۱۹۰۶ با انتشار قانون حاضر، تمام مخارج مربوط به امور مذهبی از بودجه‌های دولت، استان‌ها و کمون‌ها حذف می‌گردند...

در قانون اساسی سال ۱۹۵۸، لائیسیت‌ها، برای نخستین بار و به نام، ذکر می‌شود. باید تأکید کنیم که از میان تمام قوانین اساسی موجود در جهان تنها در قانون اساسی فرانسه است که به لائیک بودن نظام تحت این عنوان اشاره می‌شود.

قانون اساسی فرانسه ۴ اکتبر ۱۹۵۸

ماده ۲: فرانسه یک جمهوری تجزیه‌ناپذیر، لائیک، دمکراتیک و اجتماعی است که برابری همه‌ی شهروندان را در برابر قانون و قطع نظر از اختلاف در منشأ، نژاد یا مذهب آنان تضمین می‌کند و به همه‌ی اعتقادات احترام می‌گذارد.

ما در بخش‌های دیگر مطالعات خود، توضیح خواهیم داد که چگونه کشورهای مختلف جهان و بویژه اروپایی، از جمله کشورهای پروتستان که فاقد دستگاه مرکزی و مقتدر و سلسله‌مراتبی دینی چون کلیسای کاتولیک می‌باشند، مناسبات میان دولت و دین (کلیسا) را از لحاظ تاریخی حل کرده‌اند و نشان خواهیم داد که این کشورها راه‌های گوناگون، متفاوت و مختلطی در پیش گرفتند. به عقیده‌ی بسیاری، لائیسیت‌های در واقع یک استثنا فرانسوی است. اکنون در خود این کشور،

با توجه به تحولات اجتماعی، فرهنگی و مذهبی و با توجه به حضور اسلام به عنوان دومین دین کشور پس از مسیحیت و مسائل سیاسی-اجتماعی جدیدی که ایجاد کرده است (از جمله اجرای "روسری اسلامی" دختران مسلمان در مدارس)، لائیسیته با موانع و چالش‌های نوینی رو برو شده است. از لائیسیته‌های گوناگون سخن می‌رود و مدافعین آن دارای دیدگاه‌های گوناگون و گاه متضادی می‌باشند.

۳. تعریفی از لائیسیته و جدایی دولت و دین

در يك تعريف اوليه و مقدماتی، می‌توان گفت که لائیسیته، همان گونه که در زادگاهش تعریف و تبیین شده، آن چیزی است که از اتحاد دو مضمون سیاسی، لازم و ملزوم و جدا نا پذیر تشکیل می‌شود: ۱ - جدایی دولت (که در برگیرنده سه قوهی مقننه، اجرایی و قضائی است) و بخش‌های عمومی جامعه از نهاد دین و کلیسا و مشخصاً استقلال دولت نسبت به ادیان و ارجاعات مذهبی و ۲ - تضمین و تأمین آزادی از سوی دولت لائیک برای همه اعتقادات اعم از مذهبی و غیر مذهبی.

حال اگر معنای آزادی ادیان روشن است، تفهیم جدایی دولت و دین چندان بدیهی نیست. در فرانسه این امر به صورت انفکاک و استقلال کامل نهادهای عمومی جامعه از نهاد کلیسا تحقق یافت. اما دولت می‌تواند دینی باشد بدون آن که دستگاهی چون کلیسای کاتولیک بر اریکه قدرت باشد. دولت جمهوری اسلامی ایران یکی از نمونه‌های بارز آن است.

جدایی دولت و دین بدین معناست که شهروندی یعنی شهروند بودن و از حقوق شهروندی برخوردار شدن هیچ رابطه‌ای با مذهب افراد جامعه ندارد. دولت و نهادهای اجتماعی سیاست‌های خود را بر اساسی دین، در پرتو دین و یا در انطباق با اصول دین تبیین نمی‌کنند. سر انجام دولت و نهادهای عمومی برای تعیین حقوق و آزادی شهروندان اعتقادات مذهبی آنان را به هیچ رو ملاک کار خود قرار نمی‌دهند.

اما برای يك تعريف مبسوط و جامعه‌ای از لائیسیته باید پیش از هر چیز به نقد آن چه که لائیسیته نیست و یا تحریف آن است یعنی به رد برداشتهای ناروا و برابر سازی‌های گمراه کننده پرداخت.

۴. برداشتهای غلط از لائیسیته

لائیسیته ضد مذهب نیست زیرا کاری به دین ندارد بلکه تنها می‌خواهد امر دولت را از امر دین جدا سازد. البته این جدایی می‌تواند با

تنش و نزاع همراه باشد همان طور که در فرانسه نیز توأم گردید. اما لائیسیته در اصل و در خود (فی نفسه)، ضامن آزادی کامل برای فعالیت ادیان در جامعه است. غیر دینی کردن دولت و تضمین آزادی ادیان دو روی لائیسیته به شمار میروند.

لائیسیته، در عین حال، یک پیکار است. اما این پیکار علیه دین نیست بلکه برای حفظ خصلت غیر دینی دولت و ممانعت از بازگشت دین به قدرت سیاسی است.

لائیسیته جدایی دین از سیاست نیست و نمیخواهد دین را به امر فردی درآورد. در این جا همواره اشتباه بزرگی رخ می‌دهد. از آن جا که در لائیسیته، دین از «بخش عمومی» (دولت و نهادهای عمومی) به «بخش خصوصی» انتقال می‌یابد، عده‌ای چنین نتیجه می‌گیرند که پس دین تنها یک امر خصوصی *privé* یا فردی است و نباید در سیاست دخالت کند. آشفتگی ذهنی در آن جاست که بعضی‌ها «بخش خصوصی» را با «امر فردی و شخصی» اشتباه می‌گیرند و در نتیجه از جدایی دین و سیاست (و نه دین و دولت) سخن می‌رانند. باید تصریح کنیم که «بخش خصوصی» *sphère privée* در غرب و در فرهنگ سیاسی غربی در معنای حقوقی آن دریافت می‌شود که عبارت است از جامعه‌ی مدنی در استقلالش نسبت به نهاد دولت. و جامعه‌ی مدنی در تمامی اجزایش، از جمله فعالیت ادیان، نه تنها با سیاست کار دارد بلکه فعالانه نیز در آن دخالت می‌کند. بر خلاف نظر هگل که جامعه‌ی مدنی را ناشی از دولت می‌پنداشت و در نتیجه به تقدیس دولت می‌پرداخت، در این جا حق با مارکس بود که دولت را محصول جامعه‌ی مدنی می‌دانست و در نتیجه لغو و محو آن را فرا می‌خواند. مارکس، سی سال پیش از آن که مقوله‌ی لائیسیته مطرح شود، در سال ۱۸۴۳ در نقد برونو بائر و بر خلاف وی که «جدایی دولت و دین» را پایان کار دین می‌پنداشت، معتقد بود که با این جدایی، دین تنها از عرصه‌ی قدرت سیاسی کنار می‌روی ولی در گستره‌ی پهناور جامعه‌ی مدنی حضور و فعالیت خود را ادامه می‌دهد و تازه در این جا و در این هنگام است که کار اصلی و واقعی دین آغاز می‌شود. پس لائیسیته دین را تنها از قدرت سیاسی بر می‌افکند ولی دینداران را از دخالت در سیاست با هر ایمان و اعتقادی آزاد می‌گذارد. اینان آزادند، هم چون دیگر شهروندان با هر فلسفه، ایمان و مسلکی، در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، در سازماندهی، در تشکیل انجمن و حزب سیاسی و در زندگی دمکراتیک، در همه‌ی سطوح آن، از انتخاب کردن تا انتخاب شدن، شرکت نمایند.

لائیسیته و سکولاریسم همسان نیستند زیرا ترجمان دو منطق متمایز و

متفاوت در تاریخ غرب بوده‌اند. ما این موضوع را در بخش‌های دیگر بررسی خواهیم کرد لیکن در این جا به اراییه‌ی يك تعريف کلی از لائیسزاسیون و سکولاریزاسیون در وجوه تمایز شان بسنده می‌کنیم.

منطق لائیسزاسیون، همان طور که گفتیم، يك ویژگی کشورهای کاتولیک است. آن جا که دستگاه نیرومند، متمرکز و سلسله مراتبی کلیسای کاتولیک برای خود در اداره و رهبری زندگی اجتماعی رسالت قائل است. در نتیجه به مثابه يك قدرت در برابر دولت و در رقابت با آن قرار می‌گیرد. پس در این جا، دولت و بخش عمومی برای رهایی خود از سلطه کلیسا بسیج می‌شوند، علیه کلیسا سالاری مبارزه می‌کنند، قدرت سیاسی را از چنگ نهاد کلیسا خارج می‌سازند و حوزه‌ی عمل کلیسا را از حاکمیت سیاسی به گستره‌ی جامعه‌ی مدنی انتقال می‌دهند.

اما در منطق سکولاریزاسیون ما با تغییر و تحول توأم و تدریجی دولت، دین و بخش‌های مختلف فعالیت اجتماعی مواجه هستیم. این منطق ویژه‌ی کشورهای پروتستان است. آن جا که کلیسای پروتستان، بر خلاف کلیسای کاتولیک، نه تنها به مثابه قدرتی در برابر و در رقابت با دولت عمل نمی‌کند بلکه نهادی است در دولت و کم و بیش تابع قدرت سیاسی. پس در این جا، فرایند دنیوی شدن نهادهای اجتماعی به صورت تدریجی و کم و بیش آرام بدون رو در رو شدن دولت با کلیسا انجام می‌پذیرد.

لائیسسته جدایی دین تنها از حکومت نیست، تمایزی ساده میان امر دنیوی و روحانی نیست. لائیسسته ایجاب می‌کند که میان قدرت سیاسی و دین جدایی واقعی و بالفعل انجام پذیرد، که نهادهای عمومی (دولتی) خصلت دینی نداشته باشند یعنی سیاست و کارکرد آنها کاملاً از هر گونه ارجاع به دین و مذهب معینی مبرا باشد.

برخی‌ها حکومت را به جای دولت و یا بر عکس می‌گیرند و در نتیجه از جدایی دین و حکومت صحبت می‌کنند. در حالی که حکومت *gouvernement* یا قوه‌ی اجرایی بخشی از دولت *Etat* را تشکیل داده و تمامی آن نیست. بخش عمومی شامل دولت و نهادهای عمومی چون مدارس، بیمارستان‌ها و دیگر مؤسسات دولتی می‌شود و دولت محدود به قدرت اجرایی نبوده دو قوه‌ی قانون گذاری و قضایی و دیگر نهادهای دولتی را تحت عنوان کلی حاکمیت *souveraineté* در بر می‌گیرد.

جدایی دولت و دین در لائیسسته باید کامل باشد. این بدین معناست که از یکسو، دولت دینی را به رسمیت نمی‌شناسد یعنی در قانون اساسی

خود به دینی، حتی اگر دین اکثریت باشد، به عنوان دین رسمی، امتیازی نمی‌دهد، اشاره نمی‌کند و از سوی دیگر، ادیان از آزادی فعالیت برخوردارند و دولت هیچ کنترلی بر آنان ندارد. هم دولت کاملاً مستقل از دین هست و هم دین از دولت.

لائسیسته ایدئولوژی نیست. خیلی‌ها از لائسیسته يك ایدئولوژی بر مبنای اصول عقل، علم و ترقی... می‌سازند در حالیکه چنین نیست. لائسیسته يك فلسفه و یا دکترین جدیدی نیست که با کنار زدن دین به خواهد جای آن نشیند. لائسیسته، جهان بینی، مذهب و یا ایمان جدیدی نیست. مقدس نیست بلکه تقدس زدا است. از این روست که برخی‌ها برای تصحیح انحراف لائسیسته در تبدیل شدن به ایدئولوژی و یا دین جدید صحبت از «لائسیزه کردن لائسیسته» و یا «لائسیسته بدون ایدئولوژی» می‌کنند که در حقیقت پارادوکسی (ناسازه ای) بیش نیست. چه لائسیسته در معنای اصیلش ایدئولوژی راهنمای سیاسی - اجتماعی نبوده بلکه تنها يك بینش سیاسی ناظر بر جدایی دین و دولت (قدرت سیاسی) است و نه بیشتر. لائسیسته، به مثابه يك مقوله‌ی نفی گرا و نه اثبات گرا، نمی‌تواند به يك فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی درآید و یا نقش يك پروژه‌ی سیاسی را ایفا کند، چه در این صورت هویت و ویژگی خود را از دست می‌دهد.

لائسیسته به معنای دولت غیر ایدئولوژیک نیست. بعضی‌ها دولت لائیک را غیر ایدئولوژیک می‌انگارند و در نتیجه موضوع جدایی در لائسیسته را، علاوه بر دین، به همه‌ی ایدئولوژی‌ها بسط می‌دهند. اما واقعیت این است که دولت فکر می‌کند، صاحب نظری است، حتی اگر لائیک باشد و در نتیجه نمی‌تواند متاثر از ایدئولوژی‌های موجود نباشد. آیا دولت‌های لائیک کنونی در غرب لیبرالی نیستند؟ و آیا لیبرالیسم یا اکونومیسم و یا ناسیونالیسم گونه‌ای ایدئولوژی نیستند؟ تأکید کنیم که موضوع لائسیسته، چه در تکوین تاریخی اش و چه امروزه با پرسش‌های جدیدی که در برابرش قرار دارد، همواره عبارت بوده است از جدایی قدرت سیاسی از دین و نه از چیزهای دیگری چون ایدئولوژی و...

۵. همانند سازی‌های افراطی

گفتیم که لائسیسته يك مقوله منفی یا نفی کننده (نفی دین سالاری) است و نه مثبت و ایجاب کننده. به تنهایی چیزی نمی‌سازد و ارزش مثبتی نمی‌آفریند. از این رو عده‌ای سعی می‌کنند برای لائسیسته ارزش‌های مثبت و ایجابی خلق کنند و آن را با مفاهیمی همسان و برابر سازند که البته خویشاوندی‌هایی با لائسیسته دارند اما

پدیده‌های دیگری‌اند. در نتیجه تعاریف بسیطی از لائیسیته ارائه می‌دهند به طوری که تدریجاً این مقوله معنای ویژه و خاص خود را از دست می‌دهد و به چیز دیگری تبدیل می‌شود. چنین است وقتی که لائیسیته با دمکراسی، جمهوری، عقل انتقادی، حقوق بشر، پلورالیسم و یا آزادی وجدان همسان می‌شود. نهایتاً، در پرتو این گونه برابر سازی‌های افراطی، لائیسیته به شتر مرغ پلنگی در می‌آید که با آن چه که واقعاً هست تشابهی نخواهد داشت.

لائیسیته با دمکراسی یکسان نیست. بعضی‌ها با حرکت از معنای مشترکی که در ریشه لغوی دو واژه لائیسیته و دمکراسی وجود دارد (لائوس در لائیسیته و دموس در دمکراسی هر دو در زبان یونانی به معنای «مردم» اند) لائیک را با «مردمی»، اندیشه‌ی لائیک را با اندیشه‌ی مردمی و لائیسیته را با دمکراسی یکسان می‌گیرند. اما میان لائیسیته و دمکراسی، گر چه نزدیکی هست، لیکن رابطه‌ی مستقیم و مطلق وجود ندارد. یکی ناظر بر «جدایی دولت و دین است» و دیگری بر «حکومت مردم». از یک سو، دمکراسی بدون لائیسیته امکان پذیر است هم چنان که در انگلیس، دانمارک و یونان مشاهده می‌کنیم و از سوی دیگر لائیسیته نیز بدون دمکراسی امکان پذیر است هم چنان که در رژیم‌های توتالیتار یا دیکتاتوری از نوع شوروی سابق، مکزیک و یا ترکیه شاهد آن بوده یا هستیم. (ما در بخش سوم این بحث وضعیت لائیسیته در کشورهای مختلف اروپایی را بررسی خواهیم کرد).

لائیسیته با جمهوری همسان نیست. عده‌ای دیگر با حرکت از نمونه‌ی تجربی فرانسه و این واقعیت تاریخی که تکوین لائیسیته در این کشور با رشد و تکامل جمهوری عجین شده است، بر این نظرند که لائیسیته و جمهوری با هم پیوندی بنیادین و گسست ناپذیر دارند. البته درست است که دولت جمهور کامل آن دولتی است که کاملاً مستقل و منفصل از هر دینی باشد. اما در خود فرانسه جمهوری قبل از لائیسیته به وجود آمده و در کشورهای نظیر آلمان جمهوری بدون لائیسیته (در معنای واقعی آن) به حیات خود ادامه می‌دهد. پس لائیسیته از جمهوری متمایز است با این که یک شرط لازم برای تحقق کامل آن به شمار می‌رود.

لائیسیته با عقل‌گرایی همسان نیست. عده‌ای لائیسیته را با عقل‌گرایی انتقادی *rationalité critique* در برابر جزم‌گرایی (دگماتیسم) دینی یکسان می‌گیرند. لائیسیته، نزد اینان، اندیشه انتقادی می‌شود، نفی حقیقت مطلق می‌شود، چندگانگی نظری و تبادل نظر عمومی می‌شود، پرسشگری مداوم... می‌شود. اما با این که همه‌ی این اصول و روش‌های سیاسی و اندیشه‌ورزی جالب و صحیحی‌اند، لیکن با نسبت دادن آن‌ها به

لائسیته، تعریف بسیطی از آن به دست می‌دهیم تا آن جا که این مقوله معنای خاصش را از دست داده تبدیل به چیز دیگری می‌شود.

لائسیته با حقوق بشر همسان نیست. يك اشتباه دیگر این است که موضوع لائسیته را با اصول حقوق بشر همگون می‌سازند. در نتیجه از "نبرد لائسیته برای حقوق بشر"، از "تضمین حقوق بشر توسط لائسیته" و یا از "مبارزه لائسیته برای تحقق برابری زن و مرد"... صحبت می‌کنند. البته این درست است که یکی از دو مبنای پایه‌ای لائسیته، یعنی آزادی ادیان، با اصل ۱۸ بیانیه جهانی حقوق بشر (۱۰ دسامبر ۱۹۴۸) در مورد آزادی اندیشه، وجدان و دین... انطباق کامل پیدا می‌کند. اما نباید برای لائسیته وظایف و یا رسالتی قائل شد که از بضاعت و توانائی اش فراتر می‌روند. در این صورت است که ویژگی خود را با اختلاط یا ادغام در مجموعه‌ای گسترده و بسیط از دست می‌دهد.

لائسیته با پلورالیسم همسان نیست. سرانجام لائسیته را با پلورالیسم و روا داری Tolérance مخلوط می‌کنند. در این مورد نیز بخشی از حقیقت نهفته است زیرا که لائسیته مناسب ترین شکل سیاسی برای تحقق پلورالیسم دینی (تضمین آزادی ادیان) و روا داری (برخورد و هم زیستی آزادانه‌ی اعتقادات) است. اما در این جا نیز نباید مقوله‌های مختلف و متفاوت را در هم آمیخت و لائسیته را با معلول‌های احتمالی اش همسان گرفت. پلورالیسم و لائسیته بدون يك دیگر می‌توانند وجود داشته باشند.

نتیجه گیری از بخش اول

از آن چه که در این رشته از بحث نوشتیم نتیجه می‌گیریم که لائسیته مقوله‌ی نسبتاً جدیدی است که در باره‌ی آن تعاریف، تعابیر و تفاسیر متفاوت و گاه متناقضی به دست داده‌اند. به طوری که تعیین آن چه که لائسیته نیست ظاهراً سهل تر از تبیین آن چه که هست جلوه می‌کند. از این رو در بخش دوم این بحث، زمینه‌ها و مبنای تاریخی تکوین لائسیته، در درجه اول در زادگاهش یعنی فرانسه، را مورد مطالعه قرار خواهیم داد. سپس دو فرایند لائسیزاسیون در کشورهای کاتولیک و سکولاریزاسیون در کشورهای پروتستان و تفاوت‌ها و تشابهات شان را بررسی کرده، يك تعریف جامع تری از مقوله‌های لائیک، لائسیته و لائسیزاسیون ارائه خواهیم کرد.

- .۱ La Laïcité, Maurice Barbier, Ed. L'Harmattan .۱
۲. Esquisse d'une théorie de la laïcité, Maurice Barbier, Le Débat N° ۷۷ ۱۹۹۳
۳. Entre laïcisation et sécularisation, Françoise Champion, Le Débat N° ۷۷ ۱۹۹۳
۴. La laïcité française, Jean Boussinesq, Edition du seuil .۴
۵. Les trois âges de la laïcité, Jacqueline Costa-Lascoux, Hachette
۶. La laïcité, Guy Haarscher, Que sais-je ?
۷. La question juive, Bruno Bauer, Traduction Jean-Marie Caillé
۸. La question juive, Karl Marx, Œuvres tome III ((philosophie
۹. Genèse et enjeux de la laïcité, Genève, Labor et Fides, ۱۹۹۰
۱۰. La religion dans la démocratie, Marcel Gauchet Gallimard .۱۰
۱۱. La laïcité en miroir, Guy Gauthier, Edilig .۱۱
۱۲. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده - اندیشه‌های طالبوف - ایدئولوژی نهضت مشروطه فریدون آدمیت.